

مصاحبه مطبوعاتی محمدعلی عموی در تهران:

بحث پیرامون کودتای ۲۸ مرداد هرگز تکراری نیست!

شباهت رویدادهای امروز با حوادث کودتای ۲۸ مرداد!

**بار دیگر خواستهای مردم مطرح شده و خطر هشدار می‌دهد
که آن چه در گذشته رخ داد، دوباره پیش نیاید!**

اشاره- محمدعلی عموی، از معدود بازماندگان سازمان نظامی حزب توده ایران است، که مستقیماً رویدادهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد را شاهد بوده‌است. امسال در سالگرد این کودتا، مجله نوبنیاد "اندیشه جامعه" در یک ویژه‌نامه به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد، گفتگوی مشروحی را با وی در این ارتباط انجام داد. این ویژه‌نامه، با عنوان پر معنای «کودتا؛ فرجام/اصلاحات؟!»، در تهران انتشار یافت و طی آن اشاراتی مستقیم و غیر مستقیم به رویدادهای کنونی جامعه ایران، مشکلات موجود بر سر راه اصلاحات، نحوه برخورد با دولت خاتمی شد. در همین گفتگو، برای نخستین بار اطلاعاتی درباره حوادث کودتای ۲۸ مرداد از زبان محمدعلی عموی در یک نشریه داخل کشور مطرح شد. از جمله، کوشش حزب توده‌ایران برای انتقال دکتر محمد مصدق، از بازداشتگاهی که پس از کودتا در آن بسر می‌برد و مخالفت مصدق برای نرفتن به خانه‌های امن حزب توده‌ایران به سه دلیل. این سه دلیل از قول دکتر مصدق در متن مصاحبه عموی مطرح شده‌است.

نشریه "اندیشه‌جامعه" در مقدمه‌ای که بر این گفتگو افزوده، محمدعلی عموی را اینگونه معرفی می‌کند:

«عموی در خرداد ۱۳۰۴ در شهر کرمانشاه زاده شد. در مهر ماه ۱۳۲۸ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. در شهریور ۱۳۳۳، همزمان با دستگیری دیگر اعضای سازمان افسری حزب بازداشت شد و به اعدام محکوم شد. پس از یک سال این حکم به زندان ابد تقلیل یافت و تنها پس از ۲۵ سال، در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ از زندان رهایی یافت. فعالیت سیاسی او پس از انقلاب در رهبری حزب توده‌ایران به عنوان دبیر کمیته مرکزی و عضو هیات اجرایی حزب ادامه یافت. در زمستان ۱۳۶۱، پس از چهار سال رهایی از زندان رژیم شاه، بار دیگر بازداشت و در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد. او ۱۲ سال در زیر این حکم قرار داشت و سرانجام در آبان ۱۳۷۳ از زندان آزاد شد. از او "داستان‌های دن"، اثر شولوخف، "پیشگامان آزادی"، اثر الگافرش، "درد زمانه" که خاطرات وی است منتشر شده و در حال حاضر "خاطرات چه‌گوارا" و "فراز و فرود پرسترویکا" را در دست ترجمه دارد.»

بخش‌هایی از این گفتگو را در زیر می‌خوانید و تلاش خواهد شد تا بخش‌های دیگر آن را در شماره‌های آینده راه‌توده منتشر کنیم.

نسل جوان باید بداند!

به رغم جامعه بسته یک دهه قبل از آن (دوران استبداد رضاشاهی) در دهه ۲۰ حرکت مردمی در عرصه‌های گوناگون و در جریان‌های گوناگون سیاسی، پتانسیل جدیدی به مبارزه مردم داده بود و می‌شد تصور کرد که دیر یا زود دشمنان دیرین استقلال و حاکمیت مردمی در ایران تحمل چنین روندی را نخواهند داشت و بدون تردید دست به اقداماتی، نه فقط اقدامات معترضانه یا مخالف‌خوانی‌ها، بلکه اقدامات حادی همچنان که انجام شد، خواهند زد.»

عموی در بخش دیگری از مصاحبه مشروح خود با مجله "اندیشه‌جامعه"، ضمن بر شماری کار دشوار حزب توده‌ایران در روستاهای ایران در دهه ۲۰، قدرت، مخالفت و مقاومت‌های خوانین در برابر فعالیت‌های توده‌ای در میان روستائیان و قدرت و امکانات حکومتی خان‌ها

«به رغم این که همه ساله در آستانه فرارسیدن روز ۲۸ مرداد بحث این حادثه‌ی تاریخی هم چنان مسئله روز می‌شود، به نظر من مکرر شدن این بحث، نه فقط تکراری نامناسب نیست، بلکه طرح یک مساله مهمی است که نه فقط در سال ۳۲ اثرات و پی‌آمدهای مصیبت باری برای مردم ایران داشت، بلکه همواره می‌تواند تجربه‌ی عبرت آموز و درس بزرگی برای همه علاقمندان به مسائل سیاسی امروز کشور و به خصوص جوانان باشد.»

۲۸ مرداد یک حادثه خلق‌الساعه نبود، زمینه ساز چنین رویدادی مجموعه عواملی بود که از مدت‌ها قبل از آن، بویژه از دورانی که حضور مردم در صحنه فعالیت‌های سیاسی چشمگیر شد وجود داشت.

و خوانین در شهرها برای بسیج نفرات و مقابله با آزادی‌ها و بهره‌گیری از روستائیان ناآگاهی که بتدریج به حاشیه شهرهای بزرگ کوچ می‌کردند می‌گوید:

نسل جوان کشور باید از آنچه که بر ما گذشت بیاموزد!

«بنابراین، به خوبی می‌شد مشاهده کرد که آن مهاجرت از روستا به شهر چه فرهنگ و چه فضائی را در شهر به وجود آورد، که تا حدودی ناآگاهانه بود. آگاهانه‌اش نقشی بود که همین ارباب‌ها و همین خان‌ها ایفا می‌کردند. تمام قدرت را در شهرها در دست داشتند (همه‌ی اداره‌ها و شهربانی و شهرداری) و برای فعالیت سیاسی، انواع کارشکنی‌ها به راحتی انجام می‌گرفت. امروز می‌بینید علیرغم این که در جامعه‌ما مسئله "جامعه مدنی" مطرح است، چگونه گروه فشار می‌تواند صرفاً مستظهر به حمایت پاره‌ای از مراکز قدرت با تعدادی اندک، این جنجال‌ها را ایجاد کند. با این اوصاف آن زمان به خوبی قابل لمس است. یعنی معلوم است که چقدر راحت می‌شد جلوی کار سالم، ساده و علنی را گرفت امروز که بعد از نیم قرن بر می‌گردیم و به آن ایام، به دهه‌ی ۲۰ نگاه می‌کنیم، وجوه مشترک فراوانی را من می‌بینم. تاریخ عیناً تکرار نمی‌شود، ولی وجوهی از آن به صورتی عجیب شباهت‌هایی به هم دارند. بار دیگر خواست‌ها مطرح شده‌اند و خطر هشدار می‌دهد. هشدار می‌دهد که آن چه که در گذشته رخ داد و سالیان دراز بر ذهن و دوش مردم سنگینی کرد دوباره پیش نیاید.»

چپ روی‌ها

عمومی در بخش دیگری از مصاحبه خود، پیرامون سیاست چپ روانه اولیه حزب توده ایران در برابر مصدق، تصحیح این سیاست و قیام ۳۰ می‌گوید:

«۳۰ تیر تظاهرات عظیم و حضور گسترده مردم بود؛ چه کسانی که به دعوت آقای کاشانی آمدند، چه هواداران غیر متشکل خود مصدق، چه بازاری، چه دانشگاهی و چه توده خود جوش مردم و چه هواداران حزب توده ایران، حرکت بسیار خود جوشی بود و تلاش بسیاری نیز به عمل آمد. اختلاف نظرها و کج سلیقه‌ی‌ها، که این می‌گوید من بودم، تو نبود. آن یکی می‌گوید من بودم، تو نبود. این‌ها دیگر قلب تاریخ است. همه‌ی نیروهائی که دشمن ملت ایران نبودند همراه ملت به صحنه آمدند. بهترین نمونه‌اش مشی حزب بود که بعد از ۳۰ تیر چگونه ایستاد و مرتب توطئه‌هایی که علیه مصدق می‌شد را افشا می‌کرد. چندی پیش آقای ورجاوند (از رهبران داخل کشور و قدیمی میلیون) در پاسخ سئوالی که من درباره ۲۸ مرداد داده بودم، نمونه‌هایی از "به سوی آینده" آورده بود که اصلاً تاریخ آن‌ها مربوط به قبل از ۳۰ تیر بود.

گروه فشار با حمایت پاره‌ای مراکز قدرت، همان حوادثی را می‌آفریند که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد دسته‌بندی‌های حمله و تخریب می‌آفریند!

نمونه‌های مشخصی را من بیان می‌کنم که به نظرم اهمیت اساسی دارد. امروز هم برای ما مطرح است. مثلاً نیروهای زیادی از دولت آقای خاتمی دفاع می‌کنند. آنها طرفداران جامعه مدنی هستند، طرفدار توسعه آزادی برای همه هستند. در عمل مشاهده می‌کنیم که مشکلاتی وجود دارد، اجرا نمی‌شود، محدودیت و دشواری هست، روند کند است. این از دو حال خارج نیست، یا موانع و مخالفان بر سر راه جریان اصلاح طلبی قدرتمندند یا این که اصلاح طلبی آن اصالت کافی را ندارد؛ کاستی‌هایی

دارد. به هر حال، نیروهای طرفدار اصلاحات حق دارند در چارچوب اتحاد و انتقاد حرفشان را بزنند. اتحاد، یعنی کارشکنی نمی‌کند. آن جنبه مثبت را تأیید می‌کند، چنان که در آن دوران، حزب توده ایران این کار را می‌کرد. مثلاً وقتی قاتلان افشار طوس (رئیس شهربانی مصدق) پیدا شدند و آن‌ها را گرفتند، می‌گفت: چرا آن‌ها را محکوم‌شان نمی‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهند به طرفداران قاتلان بیایند و تظاهرات کنند؟ بقائی جنجال راه بیاندازد؟ وقتی دست بقائی رو شده، که در قتل افشار طوس دست داشته چرا عکس‌العمل نشان نمی‌دهد؟ چرا وقتی سرلشکر زاهدی در مجلس بست می‌نشیند، این قدر مماشات می‌شود نسبت به حضراتی که اطرافش هستند و نگاه داری می‌کنند؟ آیا این نباید انتقاد شود؟ چرا در ارتش که دارد نیرو جا به جا می‌شود، مانور می‌دهد و اطلاع دقیق به مصدق داده می‌شود که این حرکات دارد انجام می‌شود، فقط سرلشکر حجازی را بازنشسته می‌کند؟ سرتیپ دفتری را به صرف این که فامیلش است رئیس شهربانی می‌کند. دکتر متین دفتری که اصلاً وابستگی‌اش به خارج معلوم است را مشیر و مشاور خودش می‌کند. این‌ها موارد انتقاد حزب توده ایران به مصدق بود. مصدق برای ما یک شخصیت ملی است، واقعا کم نظیر است، گفت و گو ندارد، ولی انسان است. انسان مجموعه‌ی نقاط قوت و ضعف است. بنابراین، باید نقد شود. همه چیز نقد پذیر است. امروز هم برای ما استثناء وجود ندارد، اگر چیزی استثناء شود آن جا نقطه‌ی ضعف جامعه مدنی است. این‌ها تجربیات تاریخ است و ما از قبل همین جنبه‌ها بوده که لطمه‌های عدیده خوردیم. به جای این که تصحیح روش بکنیم، به جان یکدیگر می‌افتیم. به هر حال، پیروزی بزرگی در ۳۰ تیر نصیب ملت ایران شد. دکتر مصدق با اختیاراتی که طالبش بود، مجدداً فرمان نخست وزیری را دریافت کرد. برای اولین بار در تاریخ مشروطه‌ی ایران، نخست وزیری اختیار تعیین وزیر جنگش را داشت. این اصلاً در تاریخ ایران سابقه ندارد. اختیاراتی که مصدق پیدا کرده بود هیچ نخست وزیری در تاریخ کشور از آن برخوردار نبوده و این آن جنبه‌ی تاسف آوری است که وقتی می‌خواهیم زمینه‌های شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد را بررسی کنیم، باید مد نظر قرار دهیم. در پاسخ به مهندس سبحانی که گفته بودند حزب توده با این که سازمان نظامی داشته عمل نکرد، گفتم: این‌ها خیلی عجیب است، دولتی سر کار است، اختیاراتش بیش‌تر از همه دوران‌های دیگر است، اما مسئولیت نجات مردم را در قبال کودتا ندارد، ولی یک حزب غیر قانونی زیر زمینی، مسئولیت حفظ و نگهداری این دولت را دارد!»

اشتباهات منجر به کودتا

عمومی در این مصاحبه، در باره اشتباهات مصدق و حزب توده ایران در جریان کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

«من پیش از این اشاره کردم، فقط مسئله نمره دادن است. رتبه اول و دوم بودن است. من در تکیه کردن روی مسئولیت دولت مصدق از این نظر انگشت می‌گذارم که همواره می‌گویند مسئول کودتای ۲۸ مرداد حزب توده است. خیر! من عطف توجه می‌کنم به مسئولیتی که دولت مصدق و جبهه‌ی ملی داشت و بدون تردید حزب توده ایران هم در کودتای ۲۸ مرداد به سهم خودش مسئولیت دارد. انفعالی که اشاره کردید، با کمال تاسف شامل همه‌ی جریان‌های سیاسی شده بود، ولی با همه این حرف‌ها حزب توده ایران چند پیشنهاد مشخص به مصدق کرد. ما با وقوف کامل از ترکیب و کیفیت نیروی مسلح آن زمان و نقشی که دربار و اصولاً روحیه نظامی‌ها در درون ارتش داشت براین عقیده بودیم که ارتش در مجموع جانب شاه را دارد، نیروهای ملی درونش بودند، نیروهای ما درونش بودند و یک نیروی سومی هم شامل "بی‌خاصیت‌ها" بودند، ولی یک نیروی فعال طرفدار شاه در درون ارتش وجود داشت. آن چه از مصدق انتظار می‌رفت این بود که از نیروهای هوادارش و از مردم ایران بخواهد در برابر کودتا بایستند چون اگر ما به تنهائی و مستقل حرکت می‌کردیم، به معنی

آگاهی که باید این شور را در جهت معینی و برای هدفی به حرکت درآورد نبود. پیروزی سهل‌الوصول در ۲۵ مرداد در نتیجه افشای به موقع کودتا به وسیله حزب توده ایران عاید شده بود و مردم فکر می‌کردند که تمام شد. مجسمه‌ها را بیاندازیم و جمهوری تشکیل بدهیم. حتی سخنرانی دکتر فاطمی در بهارستان بسیار چشمگیر بود. فقط حزب توده ایران نبود که این شعار را مطرح کرد، هم در درون نیروی سوم، مثل دکتر خنجی چنین نظرهایی به وجود آمد و هم از درون کابینه مصدق که بهترین چهره‌اش دکتر فاطمی بود. یعنی تمام شده تلقی کردند، شاه که از ایران رفت، پس رژیم سلطنت تمام شد. این که چنین رژیم کهنی در افکار و اندیشه‌ها وجود دارد و آیا چنین طردی اصلاً زمینه تاریخی - اجتماعی‌اش فراهم آمده یا خیر؟ مگر می‌شود در یک لحظه معین رژیم یک چیز دیگری بشود بدون این که سال‌های سال روی آن کار شده باشد و زمینه ذهنی فراهم شده باشد که در نتیجه به عنوان یک عزم ملی دنبالش باشیم؟ چنین چیزی وجود نداشت و وقتی که آن پیروزی ساده به وسیله عده‌ای اوباش در غارت خانه مصدق انجام گرفت، همه چیز تمام شده تلقی شد. سرهنگ نجاتی که باید به نیکی از وی یاد کرد، می‌گوید: من و ۳ نفر از افسران، کلت در دست رفتیم منزل مصدق را که دیدیم، چون نمی‌توانستیم کاری بکنیم زدییم زیر گریه. من یادم می‌آید که فردای کودتای ۲۸ مرداد، در درون حزب توده ایران واقعا یک آشوبی بود. به این معنی که حزب اعلام کرده بود کودتا را با ضد کودتا مواجه خواهیم کرد - سرگرد همایونی، افسر محافظ دکتر مصدق از رفقای حزب بود و از طرف حزب برای مصدق پیام برد که ما برای اقدام آماده هستیم، منتها به تنهایی نقش زیادی نمی‌توانیم ایفا کنیم. برای این که عمل مثبتی انجام بگیرد ما نیاز به پیام رادیویی شما داریم. در بازداشتگاه نمی‌توانید کاری بکنید، ولی ما این امکان را داریم که شما را به یک جای امن منتقل کنیم و دستگاه فرستنده با برد محدود هم فراهم کنیم، یک فرستنده متحرکی روی یک خودرو قرار می‌دهیم و دور شهر حرکت می‌کنیم و پیام ضبط شده شما را در شهر پخش می‌کنیم. مصدق می‌گوید: من به ۳ دلیل موافق نیستم یکی این که من اعتماد ندارم، دوم این که من این جا نشستم و جایم محفوظ است، مرا اگر در یک خانه‌ی مخفی ببرید، هر صدائی که بلند شود تن من می‌لرزد و فکر می‌کنم لو رفته‌ایم. سوم این که من خودم را نخست وزیر قانونی این مملکت می‌دانم. می‌روم در دادگاه و از حقوق خودم دفاع می‌کنم. به این سه دلیل پیشنهاد را رد می‌کند و به این ترتیب بر آن انفعال، این مساله نیز اضافه می‌شود و دیگر آب از آب تکان نمی‌خورد. شب ۲۷ مرداد ۴۰۰-۵۰۰ نفر از حزب دستگیر شده بودند و این تأثیری بسیار منفی روی ارتباطات گذاشته بود. در درون حزب کوشش‌هایی برای تعلیمات نظامی به عمل آمد. هم‌زمان کوشش برای همکاری با ایل قشقائی و فرستادن خسرو روزبه برای ملاقات و قرار کار.»

عمومی در باره عواقب کودتا برای ایران می‌گوید:

شعار "ایران برای تمام ایرانیان" شعار تعهدآوری است و تحقق آن، یعنی اینکه مردم جمع شوند و خواست‌هایشان را مطرح کنند.

«آن چه ما شاهد و ناظر آن بودیم، همان چیزی بود که رخ داد، اما آن چه را که به علت کودتا رخ نداد، باید حدس بزنیم که اگر کودتا نشده بود چه می‌شد. من عمیقاً اعتقاد دارم که اگر دولت ملی مصدق تداوم پیدا می‌کرد، یک شکوفائی خاصی در جامعه‌مان، به لحاظ فضای بازی که در حکومت ملی مصدق داشتیم به وجود می‌آمد. مصدق یک دوران پر آشوبی را پشت سر گذاشته بود و آن تصفیه‌هایی که بایستی رخ بدهد در آن تشنجات سال‌های ۳۰-۳۱ و ۳۲ پشت سر گذاشته شده بود. عناصر ناخالص تصفیه شده بودند، البته این فضا می‌توانست بعداً دوباره به وجود بیاید و کارشکنی‌های آن‌ها خارج از آن اطرافیان مصدق انجام بگیرد، ولی یک خلوصی در حرکت مردمی پیدا شده بود. در درون حزب توده ایران با تصحیحی که در "مشی" و "روش" انجام گرفته بود؛ چه تجربیاتی که خود

این بود که ما می‌خواهیم قدرت را بدست بیاوریم. به معنی این بود که ما خودمان می‌خواهیم توپ را به زمین کودتاچی‌ها بیاندازیم. توجه کنید به سابقه و زمینه‌ی بدبینی و عدم اعتمادی که در درون این نیروها بود. در واقع، آن زمان دو نیروی اصلی مردمی در ایران بود. جدای از اشکال گوناگون آن، یکی نیروهای هوادار مصدق بود، دیگری نیروهای حزب توده ایران. با کمال تأسف بین این دو نیرو اعتماد وجود نداشت و زمینه تاریخی هم همان مسائل قبل از ۳۰ تیر بود. به این ترتیب، اگر سازمان نظامی حزب توده ایران در جلوی کارگران راه می‌افتاد و در چند نقطه که کودتاچیان می‌خواستند به دست بیاورند، مقابله می‌کرد، احتمال به دست گیری قدرت از سوی حزب داده می‌شد. من برای نمونه می‌آورم: در ۲۶ مرداد، هم روزنامه "شاهد" و هم روزنامه‌ی "نیروی سوم" در پاسخ به هشدار حزب در باره کودتا آوردند که «کودتا ترفندی است که توده‌ای‌ها مطرح می‌کنند». شاهد می‌گوید که توده‌ای‌ها می‌خواهند کودتا بکنند. حکومت را به دست بگیرند. در چنین زمینه‌ای واقعا اگر نیروی نظامی حزب و کارگران حزبی برای یک امر ملی-مردمی به میدان می‌آمدند، آیا متهم به این نمی‌شوند که می‌خواهند کودتا بکنند؟ بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد فاصله زیادی نبود. ۲۷ مرداد هم که مصدق دستور داد تظاهرات نشود. دیدار سرنوشت ساز هندرسن با مصدق یکی از لحظات تاریخی این مملکت است. با کمال تأسف آن تهدیدی که هندرسن کرد که اگر این تظاهرات ضد امریکائی که در تهران انجام می‌گیرد، ادامه پیدا کند، ما همه بر می‌گردیم به امریکا، کار خودش را کرد.

کودتا در سه مرحله

کودتا ۳ مرحله داشت. مرحله اول آن استفاده از اوباش و آشفته کردن محیط اجتماعی ایران و استفاده از نیروهای هوادار نظامی که در داخل تهران بودند، چه در لشکر گارد و چه در دانشکده‌ی افسری که سرتیپ زنگنه کاملاً با آن‌ها همراهی می‌کرد و نقشش را هم ایفا می‌کرد. مرحله دوم، مرحله‌ی بود که اگر این کار به نتیجه نرسید، واحدهای ارتشی اصفهان و کرمانشاه و به تبع آن‌ها از اهواز و رشت بیایند. مرحله سوم، مساله پیاده کردن نیرو در جنوب بود. در جنوب می‌خواستند "ایران آزاد" به وجود بیاورند.

این‌ها مراحل بود که برای کودتای ۲۸ مرداد طراحی شده بود، منتها آن‌ها با این مساله مواجه شدند که نیروهای اساسی چنان منفعل شدند که نیازی نشد به این که به هیچ کدام از این مراحل دست بزنند.»

مقایسه امروز و دیروز

در بخش دیگری از مصاحبه، عمومی در مقایسه اوضاع امروز ایران با شرایط حاکم بر جامعه در دهه ۳۰ و آستانه کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

یا مشکلات بر سر راه اصلاحات وجود دارد و یا اصلاح طلبی اصالت کافی ندارد، طرفداران اصلاحات کنونی حق دارند در چارچوب "اتحاد و انتقاد" حرفشان را بزنند!

«برای من، یک وجه مقایسه اجتماعی، و آن احساس حضور مردمی در صحنه مورد نظر است: مقایسه امروز و دیروز ایران. وضع کنونی ایران و ایران در آستانه کودتا. این آگاهی که منجر به تصمیم و عزم ملی برای مقابله با یک خطر می‌شود، آن زمان این قدر نبود. شور بود، ولی

نامه‌ها و پیام‌ها

«من اصغر محبوب، عضو حزب توده ایران هستم. سئوال‌های شما دادگاه انگیزاسیون را در ذهن من تداعی می‌کند. من به هیچ وجه حاضر نیستم در مقابل دادگاه انگیزاسیون جوابگو باشم.»

رفیق شهید "اصغر محبوب" به حاکمان شرع دادگاه تفتیش عقاید چنین پاسخ داد. نیری و دیگر حکام شرع دادگاه تفتیش عقاید، حکم اعدام وی را صادر کردند و این حکم اوائل شهریور ماه سال ۶۷ در سالن آمفی‌تاتر زندان گوهر دشت به اجرا در آمد و اصغر محبوب به خیل شهدای راه آزادی پیوست. شهریور ماه برای ما، شاهان عینی فاجعه ملی ماه غربی است. در این روزها زخم کهنه و عمیقی که در قلب‌هایمان داریم، سرباز می‌کند. به سال ۶۷ باز می‌گردیم و پایمردی و ایستادگی رفقای توده‌ای خود را در برابر آن شکنجه‌های خشک مغز و تاریک دل به یاد می‌آوریم.

شهریور ماه، ماه تاراج و هجوم بود. پاک‌ترین و شریف‌ترین فرزندان این سرزمین، دستخوش تاراج سپاه جهل و قربانی تهاجم لشکر تاریک اندیشی شدند. زخمی در قلب‌هایمان داریم که هرگز التیام نمی‌یابد. اما مگر نه این است که بعد از شهریور، مهرماه را در پیش روی داریم؟ مهر و دوستی و پیوند و رویش دوباره. ماه امید و مهرگان. آری ۱۰ مهر را در پیش روی داریم. روز تجدید پیمان با آرمان‌ها و اصولی که رفقای شهیدمان تا پای جان به آن وفادار ماندند!

مهر - امید

توده‌ای‌ها دوبار متولد شده‌اند!

آلمان - سیزده ساله بودم که کفش‌های کتانی به پا کردم. با کفش‌های کتانی کوی و برزن را زیر پا گذاشتم تا به راه‌توده‌ها رسیدم.

جوان و پرشور، کفش‌های کتانی به پا، پرسش و پاسخ‌های رفیق کیانوری را دنبال کردم. همواره راه پله‌های دفتر ۱۶ آذر در روزهای پرسش و پاسخ مملو بود، از هم‌سن و سال‌های من و دیگرانی که چند کفش کتانی بیشتر از من پاره کرده بودند. پرسش و پاسخ‌ها که تمام می‌شد، زیر درخت‌های تنومند چنار خیابان ۱۶ آذر می‌نشستم و به اندیشه فرو می‌رفتم.

حالا، دیگر او رفته؛ و بسیاری از فرهیختگان دیگر این مرز و بوم؛ روزهای بهم دوختن خیابان‌ها با کفش کتانی نیز برای امثال من سپری شده‌است. نسل دیگری آنها را بپا دارند. هنوز، گاه‌گاه، نجوای درختان دیرپای چنار خیابان ۱۶ آذر را در روزهای بهاری می‌شنوم، که گوئی از خوابی ۴۰ ساله برخاسته‌اند و با هم آهسته گفتگو می‌کنند: این حزب اندیشه‌ها و توده‌ها فراموش شدنی نیست! عشق عین پیکار است و من همچنان عاشق چنارهای خیابان ۱۶ آذر، عاشق پیکار، عاشق نوجویی و در ستیز با کهنه خواهی، عاشق یکپارچگی و نه قبیله‌گری. می‌دانم که شما هم می‌دانید: سرانجام تلخ اندیشه ورزی در میهن ما را، تلخکامی فرهیختگی را در سرزمینی که به این جرم به قربانگاه برده شدند.

مهرماه، فصل برگ‌ریزان است، فصل بلند قصه بی پایان ستیز باد پائیزی با رویش و بالندگی. توده‌ای‌ها دو بار متولد شده‌اند، یکبار روز ۱۰ مهرماه و یکبار دامان خانواده خویش. ما، دوبار متولد شده‌ایم!

"آنا"

نیروهای ملی کسب می‌کردند، چه آگاهی‌هایی که هوادارها داشتند. یعنی آن شور همراه با شعوری که کسب می‌شد به خوبی روند دمکراتیزه شدن جامعه ایران را تسریع می‌کرد. من عمیقاً اعتقاد دارم که یک فرصت طلایی تاریخی را کودتای ۲۸ مرداد از ایران سلب کرد. پی‌آمدش نه فقط محروم کردن ملت ایران از آن فضای مناسبی بود که می‌توانست تداوم حکومت مصدق فراهم بیآورد، بلکه آن یاس و ناامیدی پس از کودتا بود که نه فقط اختناق و استبداد پس از کودتا هر گونه حرکتی را از مردم ایران سلب کرد، بلکه روحیه شکست خورده مردم برای کوشش و تلاش توانی نداشت. همواره همینطور است. بعد از هر شکست یک دوران گذر تاریخی است؛ این دوران "برزخ" از جمله بدترین دوران‌هاست. آرزوها در دل‌ها هست، ولی اصلاً نمی‌تواند یک بارقه‌ی امیدی همراهش سبب بشود که حضوری از خود نشان بدهد.»

ضرورت شکل و سازمان

عمومی در بخش پایانی مصاحبه خود، با اشاره به ضرورت سازمان‌یابی جنبش‌های اجتماعی و وضعی که جنبش ملی دهه ۲۰ و ۳۰ در این زمینه داشت (امری که اکنون نیز عمیقاً نگران‌کننده‌است) می‌گوید: «در این جا باید به دو مساله اشاره کرد. نقش شخصیت در تاریخ روشن است، اما عمده‌تر از آن مشارکت مردم است. ما مشارکت، به معنی واقعی کلمه نداشتیم. در تظاهرات ۳۰ تیر دوره حکومت ملی، هواداران مصدق فراوان بودند، من در اظهار نظری که در مجله "ایران فردا" چاپ شد، در مورد مشارکت اشاره کردم که مشارکت این نیست که صرفاً از مردم دعوت کنیم به راه پیمائی بی‌آیند و یا در انتخابات رای بدهند، مردم هم می‌آیند، ولی بعد هر کس سراغ کار خودش می‌رود و تا زمانی که نهادهای خاص هر لایه اجتماعی، مثلاً جوانان، کارگران، اصناف، یعنی حرکت جمعی به معنای واقعی کلمه ایجاد نشود و یک نهاد مشارکت به مفهوم اجتماعی - سیاسی پیدا نشود، رشد دموکراتیک صورت نخواهد گرفت. به این معنی که اگر من در یک جمع اظهار نظری می‌کنم و شنوندگانی دارم که از من برای اظهار نظر دلیل می‌خواهند؛ متقابلاً مخالف من هم نظرش را می‌گوید، ما غیر از آموزش، پرورش هم پیدا می‌کنیم. در مشارکت‌های حزبی و دائمی این چنین است که پرورش پیدا می‌کنیم.»

زمینه عینی مشارکت در حضور و بودن این نهادهاست. در مشارکت که افراد با کار جمعی آشنا می‌شوند و روحیات دمکراتیک، برخورد با نظرهای گوناگون، تحمل نظر هم دیگر و مضمون دموکراسی مفهوم می‌یابد. ما اصلاً این چنین تجربه‌ای نداشتیم.

الان هم همینطور است. وقتی که نهادی وجود نداشته باشد و شما نتوانید آزادانه نظرهایتان را به گوش همه برسانید، مردم چطور انتخاب بکنند؟ این که نقش نخبگان را شما می‌خواهید اجرا بکنید، باید مشارکت مردم تامین شده باشد، امنیت برای حضور در یک اجتماعی تامین شده باشد. نهادینه شدن این گونه امکان پذیر است. همین جنبش اصلاح طلبی کنونی هم اگر واقعاً پایه‌اش بر مشارکت عمومی و شعار "ایران برای تمام ایرانیان" باشد، که شعار تعهدآور و مسئولیت‌آوری است، یعنی مردم جمع شوند، همان خواسته‌های صنفی‌شان را در بستری دموکراتیک مطرح کنند. این روند مشارکت دموکراتیک، آن روندی است که جامعه دارای افکار عمومی آگاه، خرد جمعی و برخورداری از نظرهای نخبگان روشن بین خواهد بود.»